

اشاره



متنی که در زیر از نظر می گذرانید حاصل گفتگویی با حضرت آیت الله مصباح یزدی پیرامون نحوه تعامل مرحوم علامه طباطبایی با روایات تفسیری در تفسیر المیزان است. برخی شواهد و بلکه تصریحات بیانگر آن است که مؤلف المیزان در تفسیر قرآن نیازی به مراجعه به احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام در توضیح و تفسیر آیات رسیده است نمی بیند و بر اساس شیوه تفسیر قرآن به قرآن، مفسر را بی نیاز از مراجعه به روایات تفسیری می داند و این در حالی است که دهها روایت ضرورت مراجعه به اهل بیت علیهم السلام را برای تفسیر و فهم لایه های عمیقتر و باطن قرآن لازم و ضروری می دانند. محور این گفتگو پرسش از چرایی این دیدگاه تفسیری، از استاد مصباح یزدی که از شاگردان برجسته مرحوم علامه طباطبایی بوده اند، می باشد که توسط حجت الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان انجام شده است. امیدواریم انتشار این بحث برای خوانندگان محترم سمات مفید باشد.

حسینیان: بسم الله الرحمن الرحيم. چند سالی همراه با دوستان بحث تفسیر المیزان و نهج البلاغه را داشتیم. به مناسبت، این نظریه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر قرآن مطرح گردید که ایشان در تفسیر قرآن هیچ نیازی به روایات تفسیری و بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نمی بینند. این سؤال پیش آمد که چگونه یک عالم شیعی فهم و تفسیر همه قرآن را بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام قابل دست یابی می دانند؟

نیاز قرآن به عترت و حدیث و بیان معصومان از دیدگاه شیعه در موارد زیر کاملاً روشن است:

1. در موارد اختلاف در فهم مفاد و معنای یک آیه

2. درارتباط با معانی عمیق ترولایه های پیچیده تر که بدون بیان معصوم یا قابل دستیابی نیست و یا دست یابی به آن دشوار است .

3. درارتباط با اسرارقرآن و بطون آن که از دسترس بشر بیرون است و ویژه معصومان است وحتی پس از بیان آنان ممکن است ما تنها تعبدا بپذیریم و از دسترسی فهم غیر تعبدی ما به دور باشد.

مطرح کردن بی نیازی از تفسیر معصومان و امامان علیهم السلام و امکان وصول به معانی قرآن اگر به معنای فهم ظاهر قرآن و معانی ابتدایی آن باشد پذیرفته است ولی عمق قرآن و معانی ژرف آن آنگونه که اشاره رفت، تنها و تنها با راهنمایی معصومان علیهم السلام قابل دست یابی است.

در هر صورت این نظریه علامه طباطبایی (قدس سره) برهانگران آمد و برآن شدیم که به کاوش پیرامون آن بپردازیم و منظور واقعی ایشان را به دست آوریم .

در این راستا توجیهاتی برای کلام ایشان ارائه شود اما کلام علامه این توجیه ها را بر نمی تابد و با توجه به صراحت کلام و پرداختن به این نظریه در موارد مختلف و توضیح جهات مختلف آن توسط آن مرحوم دیگر جای توجیه نیست.

مثلا از حضرت آیت الله خزعلی نقل شده است که این تقيه است، چون گفتار علامه با فان قلت شروع می شود. علامه می گوید اگر بگویی چرا از گفته های تفسیری صحابه در تفسیر قرآن استفاده نمی کنید، ایشان بیانی دارد که ما حتی به گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در تفسیر احتیاج نداریم و چون علامه در این مقام بودند احساس می شود تقيه کرده است.

با حضرت استاد آیت الله جوادی آملی دام ظلّه هم توسط یکی از دوستان مطرح کردیم، ایشان گفت جناب آقا جوادی آملی هم ابتداهمین مبنی را داشتند و می گفتند نیازی نیست اما بعدها مقداری مبنایشان تغییر کرد. ولی جدیداً که با ایشان مطرح کردند جناب آقای جوادی آملی دام ظلّه فرمودند که روش علامه در تفسیر این نبوده، گر چه حرفشان این است ولی روششان این نیست.

در هر صورت ما در پی توجیهی برای کلام علامه طباطبایی و این نظریه ایشان که ما در تفسیر نیازی به روایات تفسیری نداریم، هستیم. قاعدتاً یک عالم شیعی نمی گوید و نمی تواند بگوید که ما نیاز به روایات تفسیری نداریم و بدون بیانات امامان علیهم السلام می توانیم مشکلات تفسیری را خودمان حل کنیم. اضافه کنیم که علامه در جایی از تفسیر المیزان انی تارک فیکم المثقلین را به گونه ای معنی کرده اند که این دو تا (ثقلین) را مستقل از هم گرفته اند به گونه ای که نیاز به هم ندارند؛ و خیلی هم ایشان به روایات عرض برکتاب توجه کرده اند. لذا برای فهم این نظریه علامه نزد شما آمده ایم چراکه برای ما خیلی مهم و حساس است. از فرصتی که عنایت فرموده اید بسیار سپاسگزاریم.

آیت الله مصباح یزدی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده خیلی خوشحالم که توفیق زیارت آقایان نصیبم شد و در میان مباحث آشفته ای که در دنیا مطرح است لحظاتی انسان به قرآن و حدیث پردازد.

بله اینطور که اشاره فرمودید یک ابهامی هست در اینکه روش مرحوم طباطبائی در تفسیر و سخنانی که در این زمینه دارند آیا با هم سازگار است و بعداگر از لحاظ نظری انسجام و هماهنگی داخلی دارد با رفتار ایشان چگونه است؟ خود ایشان چه می کرده اند؟ آیا به روایات توجهی نداشته اند؟ و بالآخره ما به عنوان داوری درباره فرمایش ایشان چه باید بگوییم. اول باید بفهمیم ایشان چه می گویند. یک حرف دارند یا حرف های متناقض که با هم نمی خوانند. دوم اینکه اگر یک حرف دارند این حرف با روش خودشان هم سو هست یا نه. به قول بعضی از آقایان که نقل کردید ایشان حرفی گفته اند اما در عمل خودشان جور دیگری رفتار می کردند و چرا اینجور است و سوم اینکه ایشان فرموده اند یا نه، ولی ما چه باید بگوییم؟ من خیال می کنم درباره خیلی از بزرگان در زمینه های مختلف فقه، اصول، فلسفه، و جاهای دیگر از این گونه سوالات مطرح می شود. یعنی ابتدا به نظر می رسد که دو کلامشان و یا چند کلامشان باهم همخوانی ندارد؛ یک جا چیزی گفته اند و جای دیگر چیز دیگری. البته ما هم می دانیم که غیر معصوم در معرض غفلت است. خود قرآن می فرماید: ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا.

این چیز عجیبی نیست ولی به هر حال این یک سوالی است که درباره خیلی از بزرگان مطرح می شود که سخنانی که درباره یک موضوع گفته اند همه اش هماهنگ است یا احيانا بين آنها هم اختلافی هست. فرض بفرمایید مثلا در فلسفه نظریات مرحوم ملاصدرا درباره علم در همه جا یکسان است یا ایشان چند جور حرف دارد و چگونه می شود جمع کرد؟ حالا به عنوان تقویت شبهه عرض می کنم که ملاصدرا از یک جهت می گوید علم با وجود مساوی است، پس لازم است که موجودات مادی هم بتوانند علم داشته باشند و این توجیه می کند مسأله تسبیح موجودات مادی را چون مرتبه ای از وجود با مرتبه ای از علم توأم است اما در جای دیگر تأکید دارد که علم حتما باید مجرد باشد و موجودات مادی نمی توانند علم داشته باشند. حال جمع بین این دو نظر چه می شود؟

ما در فتاوی فقهی هم داریم. بزرگان هم یک فتوای فقهی می دهند ولی بعدا فتوایشان عوض می شود. زمین به آسمان نمی رود و آسمان هم به زمین نمی آید. یک متخصص یک روز یک فتوایی دارد بعد فتوایش تغییر می کند. با اینکه مسأله بهشت و جهنم مردم در کار است و به سادگی نمی شود فتوی را تغییر داد.

یکی از چیزهایی که به آدم کمک می کند که بفهمد منظور گوینده در موارد مختلف چه بوده این است که فضای بحث را در نظر بگیرد، ببیند آن وقتی که این حرف را زده با کی مواجه بوده و در چه مقامی بوده که این حرف رازده است.

برای این کار خوب است که به تاریخچه پرداختن علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه به تفسیر توجه بکنید که اصلا چه شد که ایشان توجیهشان به تفسیر جلب شد و تصمیم گرفتند که در زمینه تفسیر کار کنند. خود ایشان می فرمودند که وقتی از نجف بر گشتند و مدتی در در شاد آباد تبریز که آن وقت جدای از شهر بود و المان جزو شهر شده است اقامت کردند، یک گزایشی پیدا شده بود که سرچشمه اش هم تا حدود زیادی در خود تبریز بود و آن یک نوع گرایش به آنچه در تفسیر المنار دیده می شود. حالا اسمش را می گذارید سلفی گری یا بگذارید چیز دیگری یا روشنفکری یا یک المتقاطی گری. این

تفسیر که منتشر شده بود در عالم اسلام یک جایی باز کرده بود و به خصوص در کشورهای سنی. تألیف این تفسیر توسط شیخ محمد عبده سبب شده بود که شاگردانی مثل رشید رضا را تربیت کند و کتابی در تفسیر منتشر بشود و در کنارش هم مجله المینار منتشر می شد. خلاصه یک تحول فرهنگی در عالم اسلام بود و موجش به کشورهای شیعه به ایران و عراق هم رسید.

در ایران یک گروهی پیدا شدند که ناخود آگاه و شاید خود آگاه تمایل به یک نوع سلفی گری و وهابی گری و روشنفکری پیدا کردند. در تبریز شخصی بود به نام یوسف شعار المان هم به نظرم پسرش هست و طرفدارانی در تبریز دارد. این شروع کرد به بحث و جلسه تفسیر و جزوه هایی در تفسیر نوشتن و تعرضاتی به خیال خودش به گرایش های خرافی انحرافی شرک آمیز. ایشان یک ویژگی هایی دارد، اولاً معجزات را انکار می کند و همه را به عوامل طبیعی توجیه می کند و جوری وانمود می کند که این اعتقادات خرافی است و اما همه این معجزات یک توجیه طبیعی دارد. وی هم گرایش به وهابیت دارد و هم گرایش به روشنفکری.

این حرکت در عالم اسلام به طرف روشنفکر مآبیشروع شده بود. سر سید احمد خان در هند بود و در مصر هم شاگردان شیخ محمد عبده و عمدتاً رشید رضا بود و خیلی گسترش پیدا کرده بود.

خلاصه در مقابل پیشرفت های علمی غرب همه خودشان را باخته بودند و می خواستند یکی جوری توجیه کنند. همان چیزی که امروز هم در کشور خودمان نمونه هایی از آن را می بینیم. یکی از سوژه هایی که اینها به آن تمسک می کردند خرافه بود. اینها آمدند روی یک سری روایاتی دست گذاشتند که پیداست دروغ و از اسرائیلیات است. اسراء است به این بیان که یک عده عالمان یهودی بودند که مسلمان شدند و افکار خودشان را در عالم اسلام مطرح کردند و افراد ساده هم اینها را پذیرفتند. مثل وهب بن منبه و کسانی دیگر از این دست. آن وقت عده ای آمدند این روایات را علم کردند و آنها را سوژه کردند برای جذب جوان ها که ببینید آقا این روایات اینها است، چیزهای دروغی که با علم نمی سازد، با تاریخ نمی سازد، اینها جعلی است و سند معتبری ندارد و اینها شده ملاک تفسیر قرآن با این که قرآن چنین و چنان است و برای هدایت همه انسان ها است و اینها آمده اند این گونه قرآن را مسخ کرده اند و از کار انداخته اند.

شبهه این، واقعیتی بود که ما در کشور خودمان در میان شیعیان داشتیم، یعنی همان اخباریین. اینها می گفتند که ما حتی از ظواهر آیات هم بدون روایات نمی توانیم استفاده کنیم و براین موضوع تصریح داشتند که هر چه بخواهیم درباره قرآن بگوییم باید ببینیم روایات چه می گویند؛ اگر روایاتی بود به عنوان تفسیر آیه می پذیریم و اما سکوت می کنیم.

این آیه معناش چیست؟ نمی دانیم. اگر روایتی گفت معناش چیست به استناد روایت می پذیریم و گرنه نمی دانیم و باید سکوت کنیم، به استناد اینکه لایعرف القرآن الا من خوطب به و اینها سخنی است که خدا و پیامبر گفته و ما چه می دانیم مقصودش چیست؟ خود پیامبر می فهمید که خدا چه می گوید. بعد از پیامبر هم اهل بیت علیهم السلام می فهمیدند.

خلاصه به استناد اینکه لایعرف القرآن الا من خوطب به و اینکه آنچه از ما اهل بیت نباشد گمراهی است و باطل و باید به دیوار بزنید، اینها هم به کلی قرآن را کنار گذاشتند. علامه طباطبایی (قدس سره) در یک چنین شرایطی احساس مسئولیت کرد. چرا که بزرگترین ترکش حرف های المینار به شیعه ها بود. هر چه آنها بیشتر رشد پیدا می کردند گرایش های شیعی

گری تنزل پیدا می کرد و محکوم می شد. ایشان احساس مسئولیت کردند که بایند در تفسیر یک کاری کنند که تأثیرات منفی المنار را خنثی کند و لذا مبارزه بر ضد این گرایش را شروع کردند. اگر می آمدند می گفتند ما باید به روایات اهل بیت علیهم السلام استناد کنیم، این درست سوژه ای بود که آنها علیه ما به کار گرفته بودند و آنها هم حرفهایی داشتند. مثلاً چطور قرآن برای همه نازل شده ولی باید بگردیم که روایتی پیدا کنیم که امامی گفته یا نگفته. پس آن زمان که پیامبر این آیات را می گفت، مردم مگر استفاده نمی کردند؟ خلاصه سوژه ای بر علیه شیعه بود. ایشان در صدد بر آمدند که یک روشی را به کار گیرند که آنها نتوانند نقض کنند و در عین حال با همان روش آنان را بگویند. گفتند ما اصلاً قرآن را با خود قرآن تفسیر می کنیم با چیز دیگری تفسیر نمی کنیم و همین قرآن اثبات می کنیم که حرف های شما باطل است. هدف ایشان این بود که سلاح را از دشمن بگیرد و علیه وی به کار بگیرد.

اساساً برای ورود به بحث تفسیر ابتدا آن رسائل سبع را نوشتند و وقتی که منتقل شدند به قم درس تفسیر هفتگی شروع کردند و تا سوره رعد و ابراهیم رسید و بعد از آن دیگران اصرار کردند که بنویسید تا چاپ شود. بعد ایشان شروع کردند به نوشتن.

منظورم اینکه این نکته را باید توجه داشته باشیم که اصلاً شروع ایشان به کار تفسیری از کجا و به چه انگیزه ای بود و چه هدفی داشتند. ایشان خواستند تا سلاح دشمن را بگیرند و علیه خودشان به کار برند. آنها می خواستند با استناد به ظواهر قرآن گرایش های شیعه را بگویند و این سلاح برنده ای بود. جوان می گفت آقا قرآن این جور می گوید حالا ما بگوییم از این قرآن هیچ چیز نمی فهمیم، این که قابل قبول نیست. خدا قرآن را نازل کرده بر مردم ولی تا امام نکوید منظور از این آیه چیست ما هیچ نمی فهمیم؟ مخصوصاً روایاتی از خود امامان است که شما وقتی که می خواهید بسنجید که روایات ما حق است یا باطل آنها را به قرآن عرضه کنید و اگر بخواهیم که قرآن راهم با روایات بفهمیم که دور لازم می آید.

این تفسیر قرآن به قرآن در واقع گرفتن سلاح از دست دشمن بود. برای این که با همین سلاح بتواند آنها را بگوید و اتفاقاً این روش موفق بود. برای اینکه مقدمه تفسیر را که ایشان نوشتند و چاپ شد از هری ها و جامعه المآزهر خیلی استقبال کردند و در تقریباتهایی که برای تفسیر المیزان نوشتند بیشتر بر همین نکته تأکید کردند که یکی از ویژگی های این تفسیر آن است که تفسیر المقرآن بالمقرآن است و می گوید چگونه می تواند قرآن نور باشد ولی نورش را از جای دیگر بگیرد. چیزی که بخواد از جای دیگر نورش را بگیرد باید ظلمت باشد نه نور، قرآن که نور است پس چگونه می شود از چیز دیگری نور بگیرد. این زمینه ای شد برای اینکه این تفسیر جای خود را در عالم اسلام باز کند.

حالا همین جا اشاره کنم که روش ایشان در تفسیر این بود که آیه یا چند آیه ای را که در یک سیاق بود مطالعه می کرد و درباره اش فکر می کرد، بعد به روایات مراجعه می کرد و روایاتی که در این زمینه بود همه را می دید. اگر آن برداشتی که از آیه داشتند با روایات مختلفی داشت بیشتر درباره اش تلاش می کردند که روایت آیا سندش معتبر است و می شود بدان استناد کرد؟ دلالتش چطور است؟ و بالآخره یک کار کارشناسانه در مقام تعارض بین روایت و آیه می کردند و در نهایت هم روایاتی را که با نتیجه تفسیر ایشان موافق بود در یک بحث مستقلی می آوردند که آن روایات هم احیا شود؛ در عین حال مخالفین هم نمی توانند بگویند که به استناد روایات می خواهید بگویید ما قرآن را با خود قرآن تفسیر کردیم و این برای کویدن المنار کار بسیار موفق بود و گرایش هایی که به دنبال آن در عالم اسلام ایجاد شده بود و اصلاً سابقه نداشت که المآزهر بیاید و از یک تفسیر شیعی تعریف کند. اینان برای خودشان خیلی موقعیت قائلند و اصلاً جای دیگر را به حساب نمی آورند. اینکه اینها بایند به تفسیری که یک شیعه ای، طلبه ای و آخوندی در قم نوشته احترام کنند و بر آن تقریبات بنویسند، این نشان آن بود که ایشان روش حکیمانه ای را به کار گرفته بود.

خوب حالا واقعا مقصود ایشان چه بود. آیا مقصود ایشان این بود که ما اگر بخوایم وضو بگیریم یا نماز بخوانیم باید از خود قرآن بفهمیم که نماز چند رکعت است. خود قرآن حتما می گوید رکوع وسجود وچیز های دیگر را چگونه باید بخوانیم و به چه ترتیبی باید بخوانیم؟ اینکه ایشان می گفت برای تفسیر، خود قرآن کافی است، یعنی معتقد بود اینها را از خود قرآن می توان استفاده کرد؟ اصلا احتمال چنین چیزی را می دهید؟

پس محکومات قضیه را ما خودمان داشته باشیم که ایشان هیچ وقت اینها را نمی گوید. اینها کمک می کند که ما مقصود ایشان را بفهمیم که وقتی می فرمودند نیازی به روایات نیست کجا احتیاجی نیست برداشتی که بنده دارم این است که ما وقتی آیات قرآن را با همان ذهن عرفی ملاحظه می کنیم (فرض کنیم که المعیاد بالله اسلام را هم قبول نداریم) خوب قرآن کتابی است آمده به دست من واین بیانات را دارد، از این بیانات من چه می فهمم؟ صرف نظر از این که خدا را قبول داشته باشم یا نه؛ پیامبر را قبول داشته باشم یا نه، چیزی از آن می فهمیم؟ از این به دست می آوریم که در مقام بیان چه مطلبی هست وچه می خواهد بگوید. وقتی مثلا می گوید اقیموا المصلاة احتمال می دهم که در مقام این است که نماز را چگونه بخوانید و چند رکعت بخوانید؟ چنین احتمالی مایه دهید؟

آتوا الزکاة آیا این را می خواهد بگوید که زکات به چند چیز تعلق می گیرد؟ ما با آن ذوق عقلایی خودمان که درمحاورات از آن استفاده می کنیم می فهمیم که این کلام درمقام چه بیانی و چه منظوری است. این محتاج به چیز دیگری نیست .

اَقِمْوا المصلاة می خواهد به نماز اهمیت بدهد. این دیگر احتیاجی ندارد که ما برویم بگوییم اقا! یا بن رسول الله! این می خواهد بگوید نماز بخوانید یا نه. می گوید: الملهک المله واحد، بگوییم من نمیدانم یعنی چه، باید بروم از امام پیرسم که یعنی خدا یکی است یا دو تا، اگر امام گفت: خدا یکی است من می گویم خدا یکی است؟!

هر کس با ذهن عقلایی خودش طبق اصول محاوره عقلایی از این کلام می فهمد که در مقام بیان چیست. اما یک چیزهای دیگری ما احتیاج داریم که این درمقام بیانش نیست و خودش آمده وگفته که آنچه را که من در مقام بیانش نیستم بروید از چه کسی پرسید. وانزلنا المیک المذکر لتبین للناس ما نزل المیهم. اصلا وبعلمهم المکتاب هم معنایش همین است. بعلمهم غیر از یتلوعلیهم است. پیامبر را فرستاده ایم که یتلوا علیهم آیاته، این مبتدای رسالت است که پیام آورده ام وبرایشان می خوانم. بعلمهم یعنی چه؟ یک وقت معلم می رود سر کلاس از روی کتاب می خواند، این معلمی نیست. معلمی این است که وقتی می خواند شرح دهد که این معنایش چیست. غیر از این است؟ پیامبر یک شانی دارد که یتلوا علیهم، می گوید این نامه ای است که از خدا رسیده وبرایتان می خوانم. یک وظیفه دیگرش هم بعلمهم است. معنای تعلیم این است که مفادش را به طرف بفهماند. همانی که به آن می گوییم تفسیر (به یک معنی).

پس یک مقامی است که از این الفاظ قرآن عقلایی همه عالم می فهمند که این درمقام بیان چه مطلبی است. برای فهم این به چیز دیگر احتیاج نداریم. حالما در معارف، در فقه، در تاریخ و در هر چه باشد، خصوصیتی ندارد. آنهایی که گفتند اینجا احتیاج داریم به خاطر تبیین این مصادیق است که قرآن در مقام بیانش نیست. خدا در مقام بیان کیفیت برزخ نبوده که در قرآن بیان کند که ما بگوییم این معنایش چیست. آری آنجایی که نبوده باید ببینیم پیامبر چه فرموده است، چون خودش

فرموده تبتیّٰ للناس خودش گفته يعلمهم، يعلمکم مالم تکنوا تعلمون. پس آنجا که ایشان (علامه طباطبایی) می گویند خودش نور است و احتیاج ندارد، ما بال المنور یستنیر بنور غیره، آنجایی است که نور خودش می گوید چه نوری ام، چه چیزی را می خواهیم نشان دهم. در مورد آن که می خواهد نشان دهد احتیاج به غیر ندارد اما این معنایش نیست که هر چه ما احتیاج داریم همین است. البته اینها همه صحبت از ظاهر قرآن است اما قرآن بطوننی دارد، تاویلی دارد، ائمه اطهار علیهم السلام از هر واووش و از هر الفش چیزی استفاده می کنند. آن اصلا محل بحث نیست. آن مساله دیگری است. آن از اسرار است.

فعلا در مقام احتجاج با این قرآنیم. آیا حرف الممنار درست است؟ یا حرف اخباریین درست است یا حرف دیگری باید بزنیم؟

بله آن کس (الممنار) که می گوید ما باید از قرآن استفاده کنیم درست است ولی شما بد استفاده کردید. ما با همین شیوه کار می کنیم و استفاده می کنیم که شما اشتباه می کنید. در مقابل اخباری که می گوید ما هیچ چیز نمی توانیم بفهمیم و اصلا ما نمی فهمیم که الهکام الله واحد یعنی چه، اگر امام صادق فرمودند ما می گوییم وگر نه سکوت می کنیم، این قابل قبول نیست. کدام عاقلی می تواند بپذیرد که از قرآن هیچ نمی توانیم بفهمیم. این تضاد دارد با آن روایاتی که خودشان دستور داده اند که مراجعه به قرآن و عرض بر کتاب کنید.

پس جمعش به این است که آن کس که به حسب فهم عقلایی، صرف نظر از تعصب های مذهبی می فهمد که این کلام می خواهد یک مطلبی را بیان کند، همان را در مقام بیانش هست و احتیاج به غیر ندارد اما فرض کنید قرآن داستان جنگ بدر را می گوید اما نمی خواهد معین کند چاه بدر کجا بود، چه روزی اتفاق افتاد، چند نفر بودند، چون در مقام بیان اینها نیست. اگر ما بخواهیم اینها را استفاده کنیم این را نگفته اند که از خود قرآن استفاده کنید. این را باید پیامبر یا امام بفرمایند. یا از شواهد تاریخی و یا شواهد علمی و از راههای دیگر عقلایی باید استفاده کرد.

حالا آیا به غیر قرآن ما برای فهمیدن قرآن احتیاج داریم؟ البته احتیاج داریم. در همین چیزها که خود قرآن در مقام بیانش نیست، فقط باید از اهل بیت استفاده کرد اما نه وقتی که تاریخی می گوید در فلان زمان حادثه ای واقع شد. آیا در صورتی که ما در تاریخ، نقل قطعی متواتر داشتیم که حضرت موسی پیش از حضرت عیسی بوده است یا فلان جریان در فلان جا اتفاق افتاد، آیا باز احتیاج است که از اهل بیت علیهم السلام بپرسیم؟ ویا چیزهایی که دلیل عقلی قطعی دارد مثل اینکه خدا جسم نیست. ما در قرآن هیچ آیه نداریم که خداوند لیس بجسم. لیس کمثله شی داریم، اما در اصحاب ائمه کسانی بودند که قائل به جسمانیت خدا بوده اند. اختلاف بین هشام بن حکم و هشام بن سالمین بود که آیا خدا صورت دارد یا نه؟ جسم است یا نه؟ شاگرد امام صادق علیه السلام بوده اند و این حرف ها را می زده اند. حالا اگر دلیل عقلی داشتیم که خداوند نمی تواند جسم باشد قبول نیست؟ حتما باید یک روایتی به ما برسد؟ جایی که دلیل قطعی عقلی داریم خوب با عقل خود باید بفهمیم. پس عقل را برای چه داریم.

آنجایی که احتیاج به تعبد دارد، یعنی عقل نمی فهمد و راه ندارد و دلیل قطعی دیگری وجود ندارد، اگر ما حرف کسی را در اینجا بپذیریم تعبدا می بپذیریم. اینکه فرمودند آن که گفته اند آنچه از ما نیست [باطل است]

یعنی شان آن این است که از ما پرسیده شود. این که دوا می فلان درد چیست، مگر شان اهل بیت است که از ایشان بپرسیم؟ باید از دکتور پرسید. اگر هم یک نسخه ای دکتور داد که اگر برای فلان بیماری فلان چیز را استفاده کنید می توانیم بگوییم

این باطل است، این ضلال است، چون از اهل بیت نیامده است؛ مگر اهل بیت آمده اند که آشپزی یا طبابت کنند. آنها آمده بودند مطالبی که عقل ما نمی فهمد رابه ما بگویند. مطالب تعبّدی را به ما بگویند. آنچه مربوط به تعبّداست فقط از اهل بیت است، هیچ کس دیگر حق ندارد، اما این معنایش این نیست که آن چه از اهل بیت نیست باطل است. یک بحثی ایشان در اصول فلسفه دارند می گویند اگر یک شکارچی که از جنگل بر می گردد بگوید چیزی نبود و چیزی پیدا نکردم، این یعنی هیچ چی در عالم نبود؟ نه یعنی شکار نبود. وقتی به ملکه سبا می گویند: اوتیت من کل شی، یعنی حالما ملکه سبا همه چیز عالم را داشت؟ پس یعنی چه اوتیت من کل شی؟ یعنی من کل شی من شانه که یک سلطان آن را داشته باشد. یعنی از شئون سلطنت چیزی کم نداشت، همه چیز داشت. یعنی همه چیزی که مربوط به سلطنت است. اینکه می فرماید هر چه از ما نیست، باطل است؛ یعنی هر چیزی که می باید از ما پرسید. نه آشپزی و نه خیاطی. آنچه راکه تعبّدی است فقط باید از آنها پرسید. بنابراین آن فرمایشی که قرآن خودش احتیاج به تفسیر غیر ندارد، یعنی در فهماندن آنچه در مقام بیانش هست اما این معنایش این نیست که هر آیه در مقام بیان همه چیز است، نه.

ما می فهمیم که آیات زکات هیچ جا در مقام بیان موارد زکات نیست. مصارفش را آری اما از چه چیزهایی زکات می گیرند، این در هیچ جای قرآن نیامده است. حالما باید چه کار کنیم؟ آیا ایشان می فرماید که در این مورد به روایت تمسک نکنیم؟

چون در مقام بیانش نیست پس ما باید از کی بگیریم؟ از کسی که حجّت شرعی داشته باشیم تا خود رسول خدا هست از رسول خدا و وقتی که ایشان نبود از اهل بیت صلوات الله علیهم و هیچ راه دیگری نداریم، هر کس دیگر هم بگوید اشتباه است.

پس باید دید که این کلام در چه موقعیتی گفته شده است. ایشان عمدتاً آنجا که می گویند احتیاج به تفسیر اهل بیت نداریم در مقابل اخباریین است یا آنهایی که به روایات جعلی و اسرائیلی تمسک می کرده اند. برای اینکه آن راه را ببندد می گوید در فهمیدن آنچه قرآن در مقام بیانش است، احتیاج به اینها نداریم.

اما ادعای ایشان این نیست که در مقام بیان همه چیز هست نه، بعضی از چیزها را واگذار کرده، گفته لتبیّن للناس ما نزل الیهیم. باید دید شان پیامبر چیست؟ تفصیلی که قرآن بیان نکرده و انسان مورد حاجتش هست فقط پیامبر بیان فرموده و هیچ کس دیگر هم حق ندارد. کسی بگوید عقیده من این است که نماز را فارسی هم می توان خواند، بی خود این عقیده توسّ، باید پیامبر بگوید که فارسی بخوانیم یا عربی.

توی قرآن که جایی نگفته، حالما چون نگفته پس بگوییم اقیموالطلاق دارد که نماز را هر جور که دلت خواست بخوان، نه در مقام بیانش نبود اینکه نماز را چه جوری باید خواند، باید آیه ای پیدا کنیم اگر در مقام بیان این است که بگوید چه جور بخوانید ولی اگر در مقام بیانش نیست معنایش این است که بیان آن را به دیگری واگذار کرده است: لتبیّن للناس ما نزل الیهیم

اگر مطلبی است که دلیل عقلی دارد و یا اخباری است که همه عقلاً برایشان یقین آور است باز احتیاج به تعبّداست و لذا به شواهد تاریخی هم ایشان تمسک می کند. برای اینکه اگر دلیل معتبر نداشته باشد تعبّدی در کار نیست اما نیاز به اهل بیت

المبته هست در حتی فهم ظواهر قرآن در جایی که قرآن در مقام بیانش نیست، آنها را باید از اهل بیت علیهم السلام پرسید .

هم روش ایشان این بود وهم کلام ایشان این را نفی نمی کند. خود ایشان در مقام بیان این مطلب نیست که کجا را باید پرسید و کجا را نباید پرسید. ایشان می خواهند این حرف را که می گوید مطلقاً از قرآن نمی شود استفاده کرد ابطال کنند، چون در این صورت قرآن از کار می افتد. و آن وقت روی المنار و دیگران به ما باز می شود که شما عجب دینی دارید که قرآن را کنار گذاشته اید. ما که می گوییم از ثقلین باید بگیریم یعنی قرآن را نباید بگذاریم کنار. خوب پس حالاً مستقل است یا...؟ قرآن دو بخش دارد آنها را که در مقام بیانش هست مستقلاً از آن استفاده می کنیم اما آنهایی که احتیاج به تبیین دارد و در مقام بیانش نیست، از قرآن استفاده نمی شود و از پیامبر و امام باید پرسید، اما مرزش چیست؟ چند تا مصادیقش را خود ایشان گفته اند اما سرش چیست که این مصادیق را استثناء می کند؟ سرش این است که قرآن در این موارد در مقام بیان تفصیل نیست، اگر این تفصیل احتیاج به بیان تعبّدی داشته باشد فقط از پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است. هَذَا مَا عِنْدِي وَالْمَسْأَلَةُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

حسینیان:

بیانتان رسا بود و برای ما راهگشا، خیلی زیبا بود که فرمودید زمین سخن علامه را باید بفهمیم ولی اینکه فرمودید اختلاف در کلمات عالمان دین است، حرف درستی است ولی بعضی از جاها خیلی مبنایی است. این نظریه علامه گذشته از این که یک مبنای تفسیری است یک مبنای کلامی نیز هست. اگر در اینجا اختلاف یا اشتباه باشد این خیلی مهم است. یک بار ما با آقا زاده آقایی شرعی شهید محمد تقی خدمت شما رسیدیم در موسسه در راه حق، درباره مرحوم آقایی حاج شیخ علی صفایی و کتابهایش پرسیدم، شما فرمودید خیلی خوب است. گفتیم: اشتباه؟ فرمودید: اشتباه همه ما داریم ولی المتقاط و یا اشتباه هایی اساسی نه. این مورد حساسی است که بگوییم به روایات تفسیری نیازی هست یا نیست.

آیت الله مصباح: این نکته ای که من عرض کردم برای این بود که من در مقام دفاع متعصبانه نیستم، خواستم بگویم ایشان در کلامش اختلاف هست یا نه؟ من نفی نمی کنم که علامه در یک جا اشتباه کرده باشد. ایشان هم بشر است و ممکن است در یک جا اشتباه کرده باشد اما این که آیا اشتباه کرده یا نه عرض کردم مقصود ایشان این نبود تا ما بگوییم ایشان در کلامش تناقض است.

حسینیان: بنابراین شما این نتیجه را می گیرید که این حرف دل علامه نیست .

حتی حرف زبان علامه هم نیست. خود کلام را با قراینش باید فهمید. ما مگر قرائن حاف به کلام را، قرائن مقامی را در فهم کلام معتبر نمی دانیم؟ اینکه عرض کردم ایشان تفسیر نوشتنش برای چه بوده است، خود این قرینه ای است که ایشان اصلاً این جور مطالبی را که می گوید برای چه می گوید و مخاطبش کیست. در مقام فهم مبنای علامه در تفسیر باید گفت که ایشان نمی گوید که مطلقاً ما هیچ وقت احتیاج به روایات نداریم، نه روش ایشان این بود و نه چنین حرفی زده است. استثناءات زیادی را هم دارند. وجود این استثناءات نکته ای دارد. جهتش این است که در مقام بیان آن نیست

استثناءاتی که زدند مانند تفصیل معاد

□ ببینید یک وقت می گویند فقط این سه تا استثناء است لاغیر، یک وقت شما احصاء کرده اید و اینها را به دست آورده اید.

□ ایشان گفته اند ما همه معارف را می فهمیم

□ اینها به عنوان مثال است. وقتی شما مجموع این کلام را در کنار هم می گذارید برداشت خود من این است و شاید کس دیگری جور دیگری بفهمد. بنده می فهمم که ایشان منظورشان این است که اگر آیه در مقام بیان چیزی باشد این احتیاج به بیان و کمک دیگری ندارد.

□ از اینکه مرحوم علامه روایات را بعد و آخر می آورند، گر چه به روایات خیلی عنایت دارند و آن روایات بر روی استظهارات تفسیری ایشان در خیلی موارد تأثیر بسیاری گذاشته ولی اینکه روایات را بعد می آورند، خود این باز نشانه آن است که منهای روایات مادر فهم قرآن هیچ مشکلی نداریم. اگر مرحوم علامه در مقام محاجه منظورشان بوده باید بیان می کردند یا شاگردان ایشان می گفتند.

□ من نظر در مقام تقیّه بودن علامه را تأیید نمی کنم

□ مرحوم علامه می بایست بگوید ما می خواهیم در یک مرحله با خود قرآن جواب شما را بدیم و این را از قرآن استفاده کنیم اما در مرحله بعد از روایات استفاده های دیگر می توان کرد. باطن یا تاویل قرآن بل معانی عمیق تر قرآن از روایات به دست می آید.

□ شما در باره روایات چه می فرمایید؟ فقهی از روایات نکته ای استفاده می کند، فقهی دقت بیشتری می کند نکته دیگری را استفاده می کند. مثلاً روایات زراره بن اعین درباره اینکه لا تنقض المیقین بالمشک هزار سال در اختیار ما بود، مگر نبود؟ اما نکته هایی که شیخ انصاری از آن روایات استفاده کرد دیگران هم استفاده کرده بودند؟ همانی را که قرآن در مقام بیانش هست استفاده ما فرق می کند. مایک وقت دقت نکرده ایم که چه نکته هایی در همانی که قرآن در مقام بیانش هست وجود دارد.

□ علامه خیلی خودش را به زحمت انداخته که هر جا ما آیه داریم بایک آیه دیگر آن را تفسیر می کنیم و حتی در یک جاهایی گیر کرده اند.

□ آدمی زاد هیچ وقت کامل نمی شود. اگر فقهی می گوید ما فقط باید از روایت استفاده کنیم بعد شما می بینید که خیلی جا اشتباه کرده است.

□ اگر ما بگوییم مراحل ابتدایی فهم قرآن در اختیار ماست یا بخواهیم بگوییم بخش های عمده ای از قرآن، اینها توجیه هایی برای حرف علامه است و خیلی درست است ولی علامه می گوید همه قرآن.

□ این که هر آیه ای که در مقام بیان آن است نمی گوییم آیات عقائد را مثلا جدا کنیم، نه، می گوییم هر آیه ای آنچه را که باذوق عقلایی می فهمید و آیه در مقام بیان آن است در این مورد فهم آیه احتیاج به چیز دیگری ندارد، فقهی باشد، تاریخی باشد، معارف باشد، اعتقادات باشد، هر چه باشد

□ کتابی که یک استادی می نویسد، هنگامی که مقداری سنگین، عمیق و پر محتوی باشد ممکن است این کتاب استاد بخواهد.

□ آری هر چه بیشتر دقت کند، بیشتر می فهمد. هنر استاد چیست؟ استاد چه می کند؟ استاد آن است که بیشتر دقت کرده، از همین الفاظ استفاده کرده است. شما یک مفسر سیاسی را ملاحظه کنید، یک نفر نطقی می کند، من و شما یک چیز از آن می فهمیم، یک مفسر سیاسی صد نکته از آن استخراج می کند. آن هم علم غیب ندارد، از همین قرائین که در کنار کلمات است استفاده می کند. چرا این واژه را انتخاب کرد، چرا مقدم آورد، چرا موخر آورد، از همین ها استفاده می کند.

□ همه می توانند همه را بفهمند؟

□ فی الجملة بالقوة می توانند اما همه یک جور؟ هیچ کس نگفته. مراتب فهم فرق می کند. در ادله عقلی، همه فلاسفه گفته اند برا هین عقلی حجت است و می شود مطالب را با عقل فهمید. حالاهمه یک جور می فهمند؟

یکی استدلالی می کند، دیگری می گوید استدلال غلط است. اینجایش مغالطه بود. این معنایش این نیست که عقل نمی فهمد. عقل توان این را دارد اما اگر درست به کار گرفته شود. آیه هم می گوید. حال اگر من نفهمیدم ممکن است فردا کسی بیاید و از این آیه نکته ای بهتر را استفاده کند. اما از خود همین آیه چه چیزی را استفاده می کند؟ آنی را که آیه در مقام بیانش است اما اگر آیه در مقام بیان آن چیز نیست، هر چه شما تلاش بکنید بی خود کرده اید. اما اگر شک داریم که در مقام بیان آن هست یا نه می دانیم در مقام بیان آن نیست یعنی در محاورات عقلانی که می خواهد مطلبی را بیان کند این جور بیان نمی کند.

□ درمقام بیان هست ولی یک مقداری عمیق تر هم است اینها را هم باز.....

□ معانی عمیق تر همان باطن است

□ حال شما هر چه می خواهید نامش را بگذارید

□ آن محل بحث ما نیست

□ مرحوم علامه فقط همین معنای ابتدایی قرآن را می گفته اند؟

□ محل بحث در همین استفاده ظاهر است

□ این هیچ گیری ندارد این درست است

□ والسلام پس شما موافق بودید

□ ما به روایات نیاز داریم برای فهمیدن آن معنای عمیق تر قرآن که جزء قرآن است

□ آیا شما که دقت می کنید و یک معنای دقیق تر از توکل می فهمید، اگر امام تأیید نکند شما می گوئید درست نیست؟

□ ما می فهمیم؟

□ بله

□ درمراحل دقیق تر ما نیاز داریم

□ اگر رسیدید به متشابهات و مشکوکات، آنها از فرض بیرون است. اما اگر یک جایی خود شما دقت کردید و دیدید که از این قرائن که در خود کلام است نکته لطیف تری استفاده می شود، بازهم می گوئید تا امام نگوید قبول نیست

□ نه ببینید حاج آقا ما می گوئیم قرآن لایه هایی دارد، نوری دارد که

□ اسم لایه ها و متن وسطوح و اینها حرف هایی است که

□ ما اول هم گفتیم که فهم ابتدایی قرآن تمام است

□ بحث هم سر همین بود

□ مرحوم علامه با دقت ها بی که می کند

□ بله آن دقت ها مثل تفسیر مفسر سیاسی می ماند. آنها را از علم غیب نمی گوید اما وقتی که دقت می کند یک چیزهای بیشتری می فهمد. فهم ها در مسائل عقلیمختلف است، در استفاده از لفظ مختلف است. بعضی ها توجه به قرینه ای دارند و بعضی ندارند. پس من شانه اینکه از خودش فهمیده شود

□ در حد ابتدایی اش آری پذیرفته است

□ در حد دقیق ترش هم من شانه البته برای کسی که آن دقت را داشته باشد

□ دریک حدی آن کسی که دقت دارد بیشتر می فهمد تا به مرحله می رسد که

می رسد به جایی که احتیاج به تعبّد دارد